

خلعت آغشته به خون

۲۲ آبان ۱۴۰۳ ساعت ۱۵:۱۹

طیب و حاج اسماعیل از اصلی ترین عناصر قیام به ویژه در بازار محسوب می شدند. آن دو بلافاصله بعد از وقایع ۱۵ خرداد دستگیر و زندانی شدند. نکته مهم درباره آنها، تحمل شکنجه های ساواک بود؛ هم طیب و هم حاج اسماعیل به شدت از سوی ساواک تحت فشار بودند؛ ساواک از آنها خواسته بود به دروغ اعتراف کنند برای راه اندازی قیام ۱۵ خرداد، از انقلابیون پول گرفته اند؛ اما نه طیب و نه حاج اسماعیل تن به چنین دروغی ندادند.

تحمل شکنجه های ساواک...

شکنجه ابزاری برای وادار کردن آنان به اعتراف بود. خود حاج اسماعیل رضایی درباره این شکنجه ها گفته است: «... درب اطاق را بستند؛ مرا شلاق زدند؛ بعد از شلاق، تا صبح دستبند قپانی [زدند] و هرچه ناله و گریه کردم مرتباً با داشتن دستبند مرا کتک می زدند. تا سه روز آب و غذا به من ندادند. من از حال رفتم. دو افسر درجه دار به نام دکتر آمدند شیر آوردند. من قادر به خوردن آن نبودم. خودشان کم کم به دهان من ریختند. تا هفت شبانه روز یک دژیان و یک سرباز [که] هر دو ساعت عوض می شدند نگذاشتند بخوابم. شب هفتم ۲ بعد از نصف شب مجدداً جناب سرهنگ دستور دادند چشم و دهان مرا بستند و بعد از آن هم شکنجه، ۱۰ ضربه دیگر شلاق زدند...» به قدری او را شکنجه داده بودند و به این طریق اعتراف دروغین از او گرفته بودند که خودش می گفت: «اگر می گفتند غائله ۱۵ خرداد تهران و قم و تمام ایران را تو به پا کردی امضاء می کردم!» طیب حاج رضایی نیز به قدری شکنجه شده بود که به هنگام ملاقات، فرزندانش او را نشناخته بودند!

با این وجود آن دو هرگز حاضر به اعتراف دروغ نشدند و مردانگی و فتوت را به اوج رساندند. روز ۱۱ آبان، وقتی روزنامه کیهان با چاپ عکسی در صفحه نخست خود، خبر از تیرباران طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی داد، جزئیاتی از مراسم تیرباران را نیز شرح داد.

به سوی میدان تیر

براساس گزارش خبرنگار کیهان، صبح ۱۱ آبان، بعد از تشریفات مقدماتی که تا ساعت ۵ و ۴۵ دقیقه صبح طول کشید، طیب و حاج اسماعیل را به طرف میدان تیر که در پادگان حشمتیه بود بردند. در طول راه از قرارگاه لشکر یک تا محل میدان تیر که سه کیلومتر فاصله داشت دو طرف جاده سربازان مسلح ایستاده بودند و موقعی که اتومبیل جیب از کنارشان رد می شد آنها به داخل جیب سرک می کشیدند و می کوشیدند محکومین را ببینند.

کمی بعد ماشین به میدان تیر رسید. میدان تیر دری به رنگ قرمز داشت که در میان دیوارهای گچی و سفید کاملاً مشخص بود.

هوا هنوز تاریک بود. دو چراغ زنبوری پایه بلند در این میدان که بیش از ۱۰۰ متر طول و ۳۰ متر عرض داشت گذاشته بودند. در انتهای میدان چند سرباز مسلح ایستاده بودند و کمی آن طرفتر دو تیر چوبی به ضخامت ۱۰ سانتی‌متر نصب شده بود. در فاصله ۱۰ متری و ۵ متری چوب‌ها با گچ خط کشی کرده بودند. خط اول محلی بود که اجراکننده با تفنگ پران روی آن قرار می‌گرفت و خط دوم محل قرار گرفتن کسی بود که فرمان آتش را می‌داد.

دو تیر در حدود ۴ متر از هم فاصله داشتند که به هر یک از تیرهای چوبی طنابی آویزان بود و این طناب‌ها را برای بستن محکومین به تیرها آویزان کرده بودند. میدان تیر دارای دیوارهای گچی و آجری بود که آجرها را سرخ رنگ کرده بودند. رنگ این دیوارها رنگ مرگ را به خاطر می‌آورد.

چهار نفر سرباز در حال آماده‌باش ایستاده بودند و درون هر یک از تفنگ‌هایشان شش فشنگ بود. این چهار نفر مامور اجرای حکم بودند. دو نفر از آنها می‌بایست به زمین زانو می‌زدند و دو نفر دیگر ایستاده فشنگ‌ها را درون بدن طیب و حاج اسماعیل شلیک کنند.

چند دقیقه بیشتر طول نکشید که دو کامیون پر از سرباز مسلح به میدان تیر رسید. کمی آن طرفتر یک آمبولانس ارتشی به چشم می‌خورد که طیب و حاجی اسماعیل در آن بودند. پس از اینکه کامیون‌ها توقف کردند، در آمبولانس که از خارج قفل بود باز شد. درون آمبولانس علاوه بر طیب و حاج اسماعیل که روبروی هم نشسته بودند، چند مامور مسلح هم نشسته بودند.

از ما عکس بگیرید...!

وقتی در آمبولانس باز شد و حاجی اسماعیل چشمش به خبرنگاران افتاد گفت: از ما عکس بگیرید! این عکس‌ها سند روز قیامت ما است. آنگاه صورت یکدیگر را بوسیدند و از هم حلالیت خواستند.

بعد سربازان، طیب و حاج اسماعیل را از آمبولانس پایین آوردند. وقتی می‌خواستند آنها را وارد میدان تیر کنند حاج اسماعیل ایستاد و گفت: «چشم‌های مرا در همین جا ببندید تا من اجراکنندگان حکم را نبینم.» ولی ماموران چشم‌های او را نبستند و او را وارد میدان تیر کردند.

آتش...

سپس چهار مامور اجرای حکم روی خط اول قرار گرفتند. دو نفر از آنها زانو زده و دو نفر دیگر ایستادند و هر چهار نفر به طرف حاج اسماعیل و طیب نشانه گرفتند. یک افسر در خط دوم پشت سر ماموران اجرای حکم قرار گرفته دستش را بالا برد و با صدای بلند آماده‌باش داد و آنگاه فریاد زد: آتش.

تیغه آفتاب تازه از پشت کوه درآمد و کمی از آسمان را سرخ رنگ کرده بود. لکه‌های ابری روی سینه آسمان چسپیده بود که صدای شلیک ۲۴ تیر فشنگ طنین‌انداز شد. ابتدا سرهای دو شهید بر روی بدن‌هایشان خم شد و بعد روی شانه‌هایشان افتاد. بند طناب‌ها در اثر برخورد گلوله پاره شد و بدن بی‌جان آن دو شهید با صورت بر روی خاک غلطید.

پس از چند دقیقه یک مامور با اسلحه کمری خود دو تیر به عنوان «تیر خلاص» روی پیشانی هر دو نفر شلیک کرد. ...بعد

آمبولانس آمد تا آنها را طبق وصیتشان به سمت حرم حضرت عبدالعظیم(ع) در شهرری ببرد.

عزاداری مردم در مراسم تدفین شهیدا

آمبولانس پیکر آن دو را به منظور انجام مراسم غسل به غسلخانه مسگرآباد منتقل کرد. در این غسلخانه به خاطر جراحتهای خونینی که ناشی از اصابت گلوله بود، چند بار مجبور شدند کفن آنها را تعویض کنند اما این کار بی نتیجه بود و هر بار کفن غرق در خون می شد. تا اینکه خبر رسید با فتوای مراجع قم، این دو نفر شهید محسوب می شوند و نیازی به غسل و کفن ندارند.

بیژن حاج محمدرضا، فرزند طیب حاج رضایی در این رابطه می گوید: «چند نفر مشغول غسل و کفن بدن پدرم و حاج اسماعیل شدند اما هر بار که بدن ایشان را با کفن می پوشاندند خلعت آغشته به خون می شد، لذا مجبور به تعویض می شدند. تا اینکه طلبه ای جوان در غسلخانه حاضر شده و گفت از قم فتوا رسیده است که این دو نفر شهید هستند و نیازی به این کارها نیست.» بلافاصله پیکر این دو شهید روی دستهای مردم قرار گرفت. جمعیت زیادی در مراسم تشییع حاضر بودند که اکثرا گریه می کردند و به عزاداری می پرداختند. حاج شیخ حسین انصاریان می گوید: «مردم تشییع جنازه خوبی کردند... و هیئت های مختلف، حتی با دسته های سینه زنی شرکت کردند.»

منبع: «کتاب حاج اسماعیل (زندگینامه شهید حاج اسماعیل رضایی)»؛ موسسه فرهنگی هنری مرکز اسناد انقلاب اسلامی

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/49892/خون-آغشته-خلعت/49892>